

<https://www.pecritiue.com>

به لطف غزه
ورشکستگی اخلاقی فلسفه‌ی اروپایی
آشکار شده است

نقد اقتصاد سیاسی
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

حمید دباشی



از نازیسم هایدگری تا صهیونیسم هابرماسی، رنج «دیگری» اهمیت اندکی داشته است.

تصور کنید اگر ایران، سوریه، لبنان یا ترکیه - با حمایت کامل تسلیحاتی و دیپلماتیک روسیه و چین - اراده و امکانات لازم برای بمباران تل‌آویو به مدت سه ماه، به‌صورت شبانه‌روزی، کشتار ده‌ها هزار اسرائیلی و معلولیت افراد بی‌شمار و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها نفر، و تبدیل شهر به تلی از آوار غیر قابل سکونت، مانند غزه‌ی امروز را داشته باشند.

تنها برای چند ثانیه تصور کنید: ایران و متحدانش تعمداً بخش‌های پرجمعیت تل‌آویو، بیمارستان‌ها، کنیسه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها - یا درواقع هر مکان پرجمعیتی - را هدف قرار می‌دهند تا از حداکثر تلفات غیرنظامی اطمینان حاصل کنند. آنها به دنیا خواهند گفت که فقط به دنبال بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و کابینه‌ی جنگی او هستند.

از خود بپرسید که ایالات‌متحده، بریتانیا، اتحادیه‌ی اروپا، کانادا، استرالیا و بالاخص آلمان، در عرض ۲۴ ساعت پس از هجوم این سناریوی خیالی چه خواهند کرد.

اکنون به واقعیت بازگردید و این حقیقت را موردتوجه قرار دهید که از ۷ اکتبر (و چندین دهه قبل از این تاریخ)، متحدان غربی تل‌آویو نه‌تنها شاهد رفتارهای اسرائیل با مردم فلسطین بوده‌اند، بلکه تجهیزات نظامی، بمب، مهمات و پوشش دیپلماتیک برای آن‌ها فراهم کرده‌اند، درحالی‌که رسانه‌های آمریکایی توجیهات ایدئولوژیکی برای کشتار و نسل‌کشی فلسطینیان ارائه کرده‌اند.

سناریوی تخیلی فوق‌الذکر برای یک روز هم توسط نظم جهانی موجود قابل تحمل نخواهد بود. برای آدم‌کشان نظامی ایالات‌متحده، اروپا، استرالیا و کانادا که کاملاً حامی اسرائیل هستند، ما مردم بی‌پناه جهان، درست مانند فلسطینیان، به‌شمار نمی‌آییم و به‌رسمیت شناخته نمی‌شویم. این فقط یک واقعیت سیاسی نیست بلکه همچنین مربوط به جهان خیالی اخلاقی و فلسفی غرب است.

به لطف غزه فلسفه‌ی اروپایی ورشکسته شده است

هیچ‌یک از ما که خارج از حوزه‌ی تخیل اخلاقی اروپایی قرار داریم در جهان‌بینی فلسفی اروپاییان به رسمیت شناخته نمی‌شویم. اعراب، ایرانیان و مسلمانان؛ یا مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - ما هیچ واقعیت هستی‌شناختی برای فیلسوفان اروپایی نداریم، مگر به‌عنوان یک تهدید متافیزیکی که باید بر آن غلبه و خاموش‌اش کرد.

از امانوئل کانت و گئورگ ویلهلم فردریش هگل شروع می‌کنیم و با امانوئل لویناس و اسلاوی ژیزک ادامه می‌دهیم، ما عجیب‌وغریب‌ها، چیزها و ایزدهای قابل‌شناختی هستیم که مستشرقان وظیفه‌ی رمزگشایی آنها را بر عهده داشتند. به‌این ترتیب، کشتار ده‌ها هزار نفر از ما توسط اسرائیل یا آمریکا و متحدان اروپایی‌اش، لحظه‌ای درنگ و تأمل در ذهن فیلسوفان اروپایی ایجاد نمی‌کند.

مخاطبان اروپایی هم‌قبیله

اگر شک دارید، فقط نگاهی به فیلسوف برجسته‌ی اروپایی یورگن هابرماس و چند تن از همکارانش ببیندازید، که در اقدامی حیرت‌انگیز و با توحشی سنگدلانه، از کشتار فلسطینی‌ها توسط اسرائیل حمایت کردند. پرسش اکنون دیگر این نیست که ما در مورد هابرماس که اکنون ۹۴ ساله است به‌عنوان یک انسان، چه فکری می‌کنیم. پرسش این است که ما درباره‌ی او به‌عنوان یک دانشمند علوم اجتماعی، فیلسوف و متفکر انتقادی چه فکری می‌کنیم. آیا دیدگاه‌های هابرماس تأثیر معناداری بر جهان گذاشته یا دارند؟

جهان پرسش‌های مشابهی را درباره‌ی یکی دیگر از فیلسوفان بزرگ آلمانی، مارتین هایدگر، با توجه به وابستگی‌های مضموم او به نازیسم مطرح کرده است. به نظر من، اکنون باید چنین سؤالاتی را در مورد صهیونیسم تند هابرماس و پیامدهای مهمی که برای چگونگی درک کل مجموعه‌ی آثار فلسفی او داشته باشد، بپرسیم؟

اگر هابرماس ذره‌ای فضا در تخیل اخلاقی خود برای افرادی مانند فلسطینی‌ها قائل نیست، آیا دلیلی داریم که کل پروژه‌ی فلسفی او را به هر طریقی با بقیه بشریت - فراتر از مخاطبان اروپایی هم‌قبیله‌ی او، مرتبط بدانیم؟

آصف بیات، جامعه‌شناس برجسته ایرانی، در نامه‌ای سرگشاده به هابرماس گفت که سخنان او در مورد وضعیت غزه «با عقایدش در تناقض است». با تمام احترامی که برای او قائلم اما نظر من برخلاف او است. من معتقدم که بی‌اعتنایی هابرماس به مرگ و زندگی فلسطینی‌ها کاملاً با حمایت او از صهیونیسم مطابقت دارد. بی‌اعتنایی هابرماس به زندگی فلسطینی‌ها با جهان‌بینی گسترده‌تری هماهنگ است که در آن همانطور که یوآف گالانت وزیر دفاع اسرائیل صراحتاً اظهار کرده است، غیراروپایی‌ها انسان به شمار نمی‌آیند، یا «حیوانات انسان‌نما» هستند.

این بی‌اعتنایی مطلق نسبت به فلسطینی‌ها عمیقاً در تخیل فلسفی آلمان و اروپا ریشه دارد. باور عمومی این است که آلمانی‌ها به دلیل احساس گناه مرتبط با هولوکاست، تعهدی قوی برای حمایت از اسرائیل دارند.

اما برای بقیه‌ی جهان، همان‌طور که در سندی که آفریقای جنوبی به دیوان بین‌المللی دادگستری ارائه کرده است، مشاهده می‌شود، بین آنچه آلمان در دوران نازی‌ها انجام می‌داد و آنچه اکنون در دوران رژیم صهیونیستی انجام می‌شود سازگاری کامل وجود دارد.

من بر این باورم که موضع هابرماس همسو با سیاست دولت آلمان برای مشارکت در کشتار فلسطینیان توسط صهیونیست‌ها است. موضع هابرماس همچنین با موضع «چپ آلمانی» که احساسات نژادپرستانه، اسلام‌هراسانه و بیگانه‌هراسانه را نسبت به اعراب و مسلمانان در سر می‌پروراند و نیز حمایت همه‌جانبه‌ی آنها از اقدامات نسل‌کشی استعماری شهرک‌نشینان اسرائیلی همخوانی دارد.

بر ما ببخشید اگر چنین می‌اندیشیم که آنچه امروزه آلمان انجام می‌دهد نه به خاطر گناه هولوکاست، بلکه به‌خاطر نوستالژی نسل‌کشی است زیرا در قرن گذشته (نه فقط در ۱۰۰ روز گذشته) از قتل‌عام فلسطینیان توسط اسرائیل به شکل افراطی حمایت کرده است.

انحطاط اخلاقی

اتهام اروپامحوری که دائماً علیه تصور فیلسوفان اروپایی از جهان مطرح می‌شود، صرفاً مبتنی بر نقص معرفتی در تفکر آنها نیست. این نشانه‌ی ثابتی از فساد اخلاقی است. در موارد متعدد گذشته، من به نژادپرستی درمان‌ناپذیر در قلب تفکر فلسفی اروپایی و مشهورترین نمایندگان آن در عصر حاضر اشاره کرده‌ام.

این رذالت اخلاقی یک اشتباه سیاسی صرف یا یک غفلت ایدئولوژیک نیست. تباهی اخلاقی در تفکر فلسفی آنها ریشه دوانده و همین سبب شده است که به صورت درمان‌ناپذیری تفکر آنها قبیله‌ای باقی بماند.

در اینجا، باید این جمله‌ی معروف شاعر پرافتخار اهل مارتینیک، امه سزر، را تکرار کنیم: «بله، بررسی دقیق و بالینی اقدامات و ایدئولوژی هیتلر و هیتلریسم ارزش دارد و ما باید به بورژوازی بسیار برجسته، بسیار انسان‌گرا و بسیار مسیحی قرن بیستم نشان دهیم که که ندانسته ویژگی‌هایی مشابه هیتلر را در درون خود دارد، گویی هیتلر در درون آنها ساکن است و به‌عنوان نوعی شیطان درونی عمل می‌کند. این افراد از هیتلر انتقاد می‌کنند درحالی‌که دارای ویژگی‌های مشابهی هستند، و همین نشان‌دهنده‌ی تناقض آنها است. آنچه این انسان بورژوا نمی‌تواند هیتلر را به‌خاطر آن ببخشد جنایت، به‌خودی‌خود نیست، جنایت علیه بشریت و تحقیر انسان نیست، بلکه جنایت علیه انسان سفیدپوست، تحقیر انسان سفید است و واقعیت این است که هیتلر رویه‌های استعماری اروپا را که تا آن زمان منحصرأً برای مردم عرب، هند و آفریقا] محفوظ بوده، به‌کاربرده است.»

فلسطین امروز امتداد جنایات استعماری است که سزر در این نقل‌قول به آن اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد هابرماس ناآگاه است که حمایت او از کشتار فلسطینیان کاملاً با آنچه اجدادش در نامیبیا در جریان نسل‌کشی در هررو و ناما انجام دادند مطابقت دارد. فیلسوفان آلمانی سر در لاک خود فروبرده‌اند و خود را در توهمات اروپایی فروکرده‌اند و فکر می‌کنند که جهان آنها را آن‌طور که هستند نمی‌بیند.

در نهایت، به نظر من، هابرماس هیچ چیز تعجب‌آور یا متناقضی نگفته یا نکرده است. کاملاً برعکس او کاملاً با قبيله‌گرایی درمان‌ناپذیر شجره‌ی فلسفی خود، که به شکل کاذب یک صورت‌بندی فراگیر و همه‌شمول به خود گرفته بود، هم‌ساز بوده است. جهان امروز از آن همه‌شمولی کاذب آگاه است. فیلسوفانی مانند والنتین-ایو مودیمبه در جمهوری دموکراتیک کنگو، والتر مینیولو یا انریکه دوسل در آرژانتین، یا کوچین کاراتانی در ژاپن نسبت به هابرماس و امثال او ادعاهای مشروع‌تری نسبت به همه‌شمولی دارند.

به نظر من، ورشکستگی اخلاقی بیانیه‌ی هابرماس در مورد فلسطین، نقطه‌ی عطفی در رابطه‌ی استعماری بین فلسفه‌ی اروپا و بقیه‌ی جهان است. جهان از خواب کاذب فلسفه‌ی قومی اروپایی بیدار شده است. امروز، ما این رهایی را مدیون رنج جهانی مردمانی مانند فلسطینی‌ها هستیم که قهرمانی‌ها و فداکاری‌های طولانی و تاریخی آنها سرانجام بربریت عریان در بنیان «تمدن غرب» را آشکار کرده است.

ترجمه‌ی آزاده شعبانی

پیوند با متن انگلیسی

<https://www.middleeasteye.net/opinion/war-gaza-european-philosophy-ethically-bankrupt-exposed>